

پندی از روزگاران

معزی

از دیگر شاعران پارسی گوی قرن پنجم (الامیر الشعرا ابو عبدالله محمد بن عبدالملک) است که پس از خیام به آن می پردازیم.

معزی از شاعران و دانشمندان معروف خراسان است. از ویژگیهای این شاعر پر آوازه به کار گیری الفاظ ساده و خالی از تکلف در شعر پارسی است.

معزی در اشعارش از روش عنصری و فرخی نیز بهره می گرفت. دیوان اشعار این عارف فرزانه را مرحوم عباس اقبال آشتیانی در سال ۱۳۱۸ در تهران منتشر کرده است.

پدرش عبدالملک برهانی از شاعران دربار الب ارسلان بود و در اوایل سلطنت ملکشاه سلجوقی وفات یافت و محمد فرزندش، به جای او به خدمت سلطان ملکشاه در آمد.

معزی در سال ۵۲۱ هجری قمری وفات یافت. دیوان او مشتمل بر هجده هزار بیت شعر به زبان فارسی است.

دیوان این شاعر نیشابوری و عارف فرزانه را مرحوم عباس آشتیانی در سال ۱۳۱۸ در تهران منتشر کرده است.

ابر است بر جای قمر، زهر است بر جای شکر
سنگ است بر جای گهر، خار است بر جای سمن
کاخی که دیدم چون ارم، خرم تر از روی صنم
دیوار او بینم به خم، مانده پشت شمن
زین سان که چرخ نیلگون کرد این سراها را نگون
دیار کی گردد کنون گرد دیار یار من

. ای ساریان منزل مکن جز در دیار یار من
تا یک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن
ربع از دلم پر خون کنم، خاک دمن گلگون کنم
اطلال را جیحون کنم، از آب چشم خویشتن
آن جا که بود آن دلستان، با دوستان در بوستان
شد گری و روبه را مکان، شد گور و کرس را وطن



وحشی بافقی

در ستایش حضرت علی (ع)

شاه انجم چو زرافشان شود از برج حمل
پر زر ناب کند غنچه نورسته بغل
تا ز آینه ایام برد زنگ ملال
آرد از قوس قزح ابر بهاری مصقل
در ته کاسه خیری پی نقاشی باغ
به سر انگشت کند غنچه رعنا ز رحل
دوزد از رشته باران و سر سوزن برف
ابر بر قامت اشجار دو سد گونه حلل
ای خوشا خلعت نوروزی بستان افروز
جامه از اطلس زنگاری و تاج از مخمل
تا گزندی نرسد شاخ گل زنبق را
کرده از غنچه نو رسته حمایل هیکل
چون فروزان نبود عرصه گلزار که هست
بر سر چوب ز گلنار هزاران مشعل
درد سر گر نشد از سردی باد سحرش
آبی از بهر چه بر ناصیه مالد سندل
پنجه تاک ز سرمای سحر می لرزد
لاله از بهر همین کرده فروزان منقل
از چه رو گشته چنین شاخ گل آغشته به خون
فحل نگشوده اگر نشتر خارش اکحل
لاله سر برزده از سنگ ز سرتاسر کوه
گل برون آمده از خاک ز پا تا سر تل
گویی از کشته شده پشته سراسر درودشت
از دم تیغ جهاندار به هنگام جدل

مسند آرای امامت علی عالی قدر
والی ملک و ملل پادشه دین و دول
باعث سلسله هستی ملک و ملکوت
عالم مسأله کلی ادیان و ملل
حکمتش گر به طبایع نظری بگشاید
نتوان نام و نشان یافت ز امراض و علل
پیش در گاه تو چون سایه بود در بن چاه
گر چه بر دایره چرخ برین است زحل
اهتمام تو اگر مصلح اضداد شود
سر بر آرد ز گریبان ابد شخص ازل
پیش ماضی اگر از حفظ تو باشد سدی
هرگز از حال تجاوز نکند مستقبل
تافت بر یکدیگر از خیط زر مهر رسن
ساربان تو به پا بستن زانوی جمل
نیست خورشید فلک بر طرف جرم هلال
طبل بازیست ترا تعبیه در زین کتل
روز نورد که افتد ز کمینگاه جدال
در فلک زلزله از غلغله کوس جدل
پر زند مرغ عقاب افکن تیر از چپ و راست
بال نسرين سماوی شود از واهمه شل
خاک میدان شود آمیخته با خون سران
پای اسبان سبک خیز بماند به وحل
بر رگ جان فتد آن عقده ز پیکان خدنگ
که به دندان اجل نیز نگردد منحل
لرزه بر مهر فتد از اثر موجه خون
که مبادا شود این سقف مقرنس مختل
دامن فتنه اجل گیرد و پرسد که چه شد
گویدش فتنه چه یارای سخن لاتسل
شد پر آشوب جهان وقت گریز است گریز
قوت پا اگرست هست محل است محل
گر نه پای اجل از خون یلان سست شود

سد بیابان به هزیمت برود زین مرحل
برکشی تیغ زرافشان و برانگیزی رخس
آوری حمله سوی قلبگه خصم دغل
از پی روشنی دیده اجرام کشند
گرد یکران تو سکان فلک بر مکحل
آنچه از واقعه نوح بر آفاق گذشت
ز آب تیغ تو همان حادثه آید به عمل
ز آتش تیغ جهانسوز تو آید به دمی
آنچه در مدت سد قرن نیاید ز اجل
آورد از اثر موجه گردون فرسای
قلزم قهر تو در زورق افلاک خلل
فی المثل گر به فلک خصم برآید چو نجوم
سایه بر عرصه اعلا فکنی از اسفل
برکشی تیغ چو خورشید به یکدم کم و بیش
اندر آن عرصه نه اکثر بگذاری نه اقل
داورا دادگرا داد ز بی مهری چرخ
که از او شادی من جمله به غم گشت بدل
آه کز گردش سیاره به رخسار مرا
هست چون صفحه تقویم ز خون سد جدول
کام ما چون نبود تلخ که از شوری بخت
گر نشانیم نی قند برآید حنظل
منم از حرف تمنی و ترجی فارغ
شسته از صفحه خاطر رقم لیت و لعل
پی زر کج نکنم گردن خود چون نرگس
خرقه بر خرقة از آن دوخته ام همچو بصل
وحشی افسانه درد تو مطول سخنی ست
طول گفتار ز حد رفت مکن زین اطول
تا کند فرق که اول نبود چون آخر
خواه آن کس که بود عاقل و خواهی اجهل
عمر خصم تو چنان باد که از کوتاهی
آخرش را نتوان فرق نهاد از اول